۲۱. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۴/۰۸)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - چهارشنبه، ۰۸ تیر ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- برخی از تذکرات
- ترجیح قرائت «ملک یوم الدین» توسط برخی از فقهای شیعه
- نوشته شدن«ملک یوم الدین» در همه مصاحف
- مصاحف قیاسی و تخلف از رسم الخط مصحف عثمانی
- «سلام علی آل یاسین» در رسم الخط و قرائت دیگر آن
- معنای سنت بودن قرائت نافع
- تحلیل و علت حجّت آوردن قراء برای قرائات
- معنای استحباب قرائت نافع و مدنیین
- اذعان ابو شامه به تواتر قرائت « ملک » و «مالک» در سوره حمد
- امام در قرائت بودن ابن شهر آشوب
- برگشت قرائات سبع به قرائت امیرالمؤمنین ع در کلام ابن شهر آشوب
- قابلیت تعدد قرائات در رسم‌الخط قرآن
- معنای استحباب قرائت با توجه به اشدیت تواتر
- بیان وجه نحوی قرائات در کتب احتجاج قرائت
- اعجاز الهی در مدیریت قرائات؛ عامل حفظ قرائات قرآن کریم از تحریف و تبدیل
- تصویر استحباب قرائت بر پایه رجحان نفس الامری آن

پیشگفتار (خلاصه)

برخی از تذکرات

> و أمّا ما وقع فی المقام الثانی فالظاهر من کلام أکثر علمائنا و إجماعاتهم أنّها متواترة إلیه صلی اللّه علیه و آله و سلم و نقل الإمام الرازی اتفاق أکثر أصحابه علی ذلک کما یأتی نقل کلامه. و قال الشهید الثانی فی «المقاصد العلیة»: إنّ کلّا من القراءات السبع من عند اللّه تعالی نزل به الروح الأمین علی قلب سیّد المرسلین صلی اللّه علیه و آله و سلم و علّم الطاهرین تخفیفا ًعلی الامّة و تهوینا ًعلی أهل هذه الملّة[1]

در مقاصد العلیه «علّم الطاهرین» که نیست. من نمیدانم از کجا در نسخه مفتاح الکرامه آمده. علاوه که «علّم» با تشدید در نسخه جدید مفتاح الکرامه هست. در طبع قدیم خود ان اسخ شبهه ای داشته. نوشته «صلی اللّه علیه و آله»، «و سلم» هم ندارد. بعد نوشته «و علّم الطاهرین» و سه علامت سؤال گذاشته. تایپیست به این صورت تایپ کرده. آیا نتوانسته بخواند؟ من نسخه قدیمی را ندارم که ببینیم. علی ای حال آن چه که به ذهن میآید و میتواند خیلی ساده باشد «صلی اللّه علیه و آله الطاهرین» است. یعنی اصل این باشد: «صلی اللّه علیه و علی آله الطاهرین». یعنی در نسخه مفتاح الکرامه به این صورت باشد. اگر هم «علّم الطاهرین» باشد معنا مانعی ندارد. به معنای اهل البیت علیهاالسلام است. «نزل به الروح الامین علی قلب سید المرسلین صلیاللّهعلیهوآله و علّم الطاهرین». حضرت آن چیزی که بر قلب مبارکش نازل شده بود را بر طاهرین از آلشان تعلیم فرمودند. مانعی ندارد ولی در نسخه اصلی نیست. شهید این را نفرموده اند. مهم این است که ببینیم نسخه ای از مقاصد العلیه هست که این را داشته باشد؟ اگر هیچ نسخه ای از آن این را نداشته باشد، در اینجا اصلا ًجایی ندارد که معطلش شویم. اینکه چه اتفاقی افتاده باید پی جویی کنیم.

دیروز از مطالبی صحبت شد. من هرچه که یادم آمد را عرض کردم. من هم به سهم خودم طلبهای هستم که مطالعه میکنم، گاهی چیزهایی را تازه دیدهام و در حافظهام هست و آن را میگویم. مدام هم تأکید میکنم که این از حافظه به هم ریخته طلبگی است. لذا باید به اصل و منبع آن مراجعه شود. چرا عرض میکنم؟ اگر بفرمایید نگو، نمیگویم. قبلا ًعرض کردم که من میبینم حیف است. اینها نکاتی است که الآن به ذهن میآید و باید گفته شود. چون بحث به جمعبندی این نکات است. کسی که پنجاه نکته دقیق از این مطالب بداند محال است که برخی از توهمات را بکند. کسی که این نکات را نمیداند بهراحتی مسامحه میکند و اشتباه میفهمد و جلو میرود. این نکات کم نیست باید همه اینها را یادداشت کنیم و شماره بزنیم. همه اینها شماره بندی و حساب شده باشد. شما هم -و بعضی که در مباحثههای قبلی تشریف نداشتید- هر چه که به ذهنتان میآید، از اشکال و ... بفرمایید. اینطور نباشد که بگویید ما که نبودیم و این شیخ میگوید شما نبودید. من اینطور عرض نمیکنم که چون شما نبودید فرمایش نکنید، بلکه حتما ًفرمایشتان را بگویید. اگر من یادم بیاید که آن را بحث کردهایم، تذکر میدهم که اینها هست. یادآوری است. اگر فهرست بندی هم شده باشد مراجعه میکنید. اگر هم یادم نیامد بحث میکنیم و همچنین سر نخ میشود برای مراجعه جدید. ان شاللّه.

مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج٧ ص٢١٥[1]

ترجیح قرائت «ملک یوم الدین» توسط برخی از فقهای شیعه

نمیدانم دیروز چند چیز مطرح شد. نکاتی در آنها ماند. مثلاً یکی که یادم میآید این است: کلمه اختیار را با تردید به مرحوم آقای حکیم در مستمسک نسبت دادم. رفتم مراجعه کردم و دیدم ایشان کلمه اختیار ندارند. من در فکر بودم که چطور شد «مأتین»خواندم و آقا فرمودند «مأتین الف» است؟ در همان صفحه نسخه بدلی دارد. من که اینها را میخواندم فکر نسخه بدل هم در ذهن من بود. دیدی که بی اختیار دیگری به ذهن میآید. گاهی به این صورت میشود. الآن هم آن چه که من به آقای حکیم نسبت دادم، عبارتشان به این صورت است: «فالبناء علی رجحانه -الثانی- متعین

[1]». رجحان ثانی یعنی «مَلک». لذا نفرمودند «اختیار»، فرمودند«رجحان». «فالبناء علی رجحان الثانی متعین»، چرا؟ میگویند مهمترین آنها این است که قرائت اهل الحرمین است. قرائت مدینه و مکه همه «ملک» میخواندند. نافع به أبی میرسد. «نحن نقراء علی قراءة ابی»؛ أبی مقری مهم اهل المدینه است.

 ابن مسعود مقری مهم عراق است. اختلاف المدنیین و العراقیین به این دو بر میگردد. اگر در جمع المصحف در صفحات فدکیه ببینید، متعدد روایت آمده که در غزوه ای که صورت گرفته بود، هم اهل شام حضور داشتند و هم اهل عراق. یکفّر بعضهم بعضاً؛ چرا؟ توضیح میدهد و میگوید «لان اهل الشام کانوا یقرئون علی قرائة ابی و اهل الکوفه کانوا یقرئون علی قرائة ابن مسعود». لذا بین آنها این حرفها پیش میآمد که حذیفه رفت. حال دنباله روایت عثمان را هم یادم باشد عرض کنم.

علی ای حال این خیلی مهم است که قرائت اهل مدینه را مرحوم آقای حکیم ترجیح میدهند. در دایة العباد مرحوم آقای گلپایگانی و مرحوم آقای صافی فرمودهاند که «ملک» ارجح است. به نظرم تعبیر ارجح یا اولی دارند. غیر از مرحوم آسید ابوالحسن این دو بزرگوار هم «ملک» را ترجیح دادهاند.

شاگرد: نحن نقرء، استحباب را میرساند؟

استاد: استحباب نیست. یعنی قرائت مدنیین را، به یک معنا اگر استحباب را برای اختیار بگوییم خوب است. از چیزهای جالب این است: اگر قرار بود چیزی شعار شیعه شود، «سلام علی آل یاسین» شعار میشد که نشده. خیلی عجیب است! باز هم به همان صفحه اضافه کردم؛ تمام مصاحف و هر چه عثمان مصحف فرستاد، حتی یکی از آنها متصل نبود. یعنی با اینکه مصاحف با هم مختلف هستند اتفاق مصاحف عثمانی بر انفصال است؛ «ال یاسین». لذا بسیاری میگویند با اینکه جدا است، ما متصل بخوانیم؟! این جالب است. کما اینکه در «ملک» هم همینطور است.

---

[1]مستمسك العروة الوثقى- ط بيروت ج۶ص۲۵۰

نوشته شدن«ملک یوم الدین» در همه مصاحف

من نگاه کردم طاهر خوشنویس در بسیاری از قرآن هایی که ما از بچگی با آن بزرگ شدیم و بسیاری از مراجع ما که در بچگی با مصحف محشور بودند با الف نوشته. لذا در بعضی از استدلال‌ها آمده که مصحف «مالک» است، پس چطور ما «ملک» بخوانیم؟! باباا! این مصحف برای خط طاهر خوشنویس است. ما به بعضی از چیزها استدلال می‌کنیم و می‌گوییم ما خلاف مصحف «مالک» را «ملک» بخوانیم؟! اما یک عبارت شیخ الطائفه را در تبیان نگاه نکنیم؟! این‌ها اهمیت دارد من این‌ها را گذاشته‌ام، نگاه کنید. شیخ الطائفه در تبیان یک چیزی به ما می‌گویند و تمام می‌شود. می‌فرمایند دو قرائت است، «ملک» و «مالک» اما در خط، همه متفق هستند که بدون الف است. در تبیان شیخ طوسی است. یعنی در زمان شیخ کالشمس بوده که در مصحف ما «مالک» با الف نداریم. الآن هم مصاحفی که طبق قدیم می‌نویسند الف ندارد. خب حالا ما این عبارت شیخ الطائفه را در تبیان نگیریم و مدام بحث کنیم که مصاحف مسلمین الف است، ما چطور «ملک» بخوانیم؟! این حرفی است که از آن معلوم می‌شود که ما حتی به تبیان شیخ نگاه نکرده‌ایم و فقط خطاط های متأخر را دیده‌ایم که با الف «مالک» را نوشته اند. همانطور که «ملک» و «مالک» اینطور است، «آل یاسین» هم منفصل است. در تمام مصحف ها در آن زمان.

مصاحف قیاسی و تخلف از رسم الخط مصحف عثمانی

شاگرد: «الیاسین» باید متصل باشد.

استاد: لذا در نسخه‌های طاهر خوشنویس متصل است. قرآن سلطانی و طاهر خوشنویس را ببینید، وصل کرده.

شاگرد: با کرسی یاء نوشته؟

استاد: مثل الیاس. همانطوری که الیاس نوشته می‌شود، نوشته «الیاسین». یعنی دیده‌اند که قرائت این است و او بی خود جدا نوشته است. به اینها مصاحف قیاسی می‌گویند. مصاحفی که به املاء متعارف در آورده‌اند. نه مصحف عثمانی. می‌گویند وقتی ما می‌دانیم که او بی خودی جدا نوشته، ما متصل می نویسیم. اینطور برخورد کرده‌اند. و حال اینکه اینطور نیست. تمام مصاحف عثمانی منقطع بوده است.

«سلام علی آل یاسین» در رسم الخط و قرائت دیگر آن

اما اینکه فرمودید مستحب است ای نه؟ ببینید در این فضا خیلی جالب است. من تفاسیر خودمان را همه نگاه کرده‌ام؛ متأخر و متقدم. اینها می‌گویند «آل یاسین» است ای «الیاسین»؟ می‌گویند اصلاً «آل یاسین» یعنی چه؟ صحبت از حضرت «الیاس» است. واقعاً هم راست می‌گویند. یعنی هر کسی سیاق آیه را نگاه کند می‌بیند که ربطی به «آل یاسین» ندارد. به گمان من اصلا به بحث نیازی ندارد. این قدر واضح است که اصلاً نیازی به بحث ندارد. صحبت سر «آل» نیست. بعدش هم می‌گویید «انه من عبادنا المرسلین». تمام. «ان الیاس لمن المرسلین» تا آن جا که می‌فرماید «سلام علی الیاسین». حال چرا «الیاسین» شده؟ می‌گویند که در اینجا «آل» یعنی چه ؟!

خب تا اینجا خیلی روشن است و اصلاً به استدلال نیازی ندارد. چرا استدلال کرده‌اند؟ چون قرائت اهل مدینه «آل یاسین» است. السبعه ابن مجاهد را ببینید. قشنگ تصریح می‌کند و می‌گوید «بفتح اللالف ممدوده وکسر اللام». تصریح ابن مجاهد است، «آلِ یاسین». نافع و دیگران به این صورت خوانده‌اند. خب الآن شما این قرائت را چه کار می‌کنید؟ می‌گویید با قرآن که جور نیست. قرآن را نمی‌توانید بفهمید؟! اینجا که جای «آل» نیست. نافع چه جوابی به ما می‌دهد؟ اینکه شما گفتید مستحب است، نافع چه جوابی می‌دهد؟ یک نقل معروفی از نافع هست که جواب همه اینها است. اصمعی می‌گوید[1] به نافع گفتم ابوعمرو بن علاء بصری به‌صورت «... يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفاصِلِينَ[2]» نمی‌خواند، می‌گوید فصل، فصل چه چیزی می‌شود؟ فصل قضاء است. پس «یقضی الحق». قضاوت به حق می‌کند؛ «يَقُضُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفاصِلِينَ»، پس «یقص» یعنی چه؟!

اصمعی می‌گوید تا این را به نافع گفتم برآشفته شد و گفت «وي اي أهل العراق! تقيسون في القرآن!!»؛ قرآن و استدلال؟! که بگویید اینجا فاصل است و قضا برای فصل است؟! به قول امروزی‌ها درک متن و... . بعد گفت ما هر چه که به ما گفته اند که حضرت اقراء کرده‌اند را می‌خوانیم. سند درست داریم که حضرت به صحابه اقراء کرده‌اند. می‌دانیم که حضرت «سلام علی آل یاسین» را اقراء کرده‌اند و می‌دانیم که حضرت «سلام علی الیاسین» را همه اقراء کرده‌اند. لذا نافع همه را می‌خواند. مختار خودش چون اهل مدینه بود «ابیّ» بود. ابی «سلام علی آل یاسین» می‌خواند. می‌گفت وای بر شما باید ببینید که به شما چه گفته‌اند و باید تنها همان را بخوانید. معروف است که «ان القرائة سنة متبعة».

---

[۱] جمال القراء وكمال الاقراء ج ۱ ص ۳۲۹؛ قال الأصمعي: سمعت نافعاً يقرأ: (يَقُصُّ الْحَقَّ) فقلت له: إن أبا عمرو يقرأ: (يَقْضِ الْحَقَّ) ، وقال: القضاء مع الفصل، فقال نافع:وي اي أهل العراق! تقيسون في القرآن!!.

[۲] الانعام ۵۷

معنای سنت بودن قرائت نافع

بحث را ختم کنم به این نکته : در کتابها آمده و مقداری هم مبهم است. اهلسنت هم زیاد دارند. میگویند مالک گفته «ان قرائة نافع هی السنة». بعد خودشان میمانند و میگویند همه قرائات که متواتر است. یعنی چه قرائت نافع سنت است؟! آن هم مالک این جمله را گفته که در مدینه بود. لذا الآن فرقه مالکیه قرائت نافع را میخوانند. «آل یاسین» میخوانند. این احتمال را من در فضای طلبگی عرض میکنم ببینید درست است یا نه، با این توضیحی که عرض کردم کاملاً معلوم است که مالک چه می خواسته بگوید. میگوید قرائت نافع کار ندارد که آیه جور در میآید یا نمیآید. کاری با اینها ندارد. بلکه قرائت نافع سنت است. یعنی فقط ضبط است. سنت یعنی آن چه که از حضرت رسیده را به شما میگوید. و قرائت نافع همینطور هم بود. اصلاً در سمت مدینه و حرمین استدلالات نبود. جلوترها هم گفتم نمیدانم شما پیدا کردید یا نه. ادعا کردم که گمان نمیکنم در منطقه مدینه، مکه و سپس اندلس که تابع آنها بودند، یک کتاب در حجة القرائات پیدا کنید. میگفتند حجت نمیخواهد. ما سند داریم که حضرت اقراء کردهاند.

شاگرد: الحجة ابو علی فارسی را چه می گویید؟

تحلیل و علت حجّت آوردن قراء برای قرائات

استاد: ابو علی فارسی برای بغداد است. در منطقه عراق از زمان ابن مسعود به بعد اصلاً این بود. این هم یکی از آنها است. ابو عمرو بصری می‌گوید «یقص»، «یقض». قضا با فصل و... ؛ چیزهایی که خودمان در مجمع البیان مدام می‌خوانیم. او نه‌یب می‌زند و می‌گوید «وی اهل العراق! تقیسون فی القرآن؟!». اما متاخرین چه کار کرده‌اند؟ مثل ابن جزری، مثل ابوشامه و دیگران دیده‌اند که صدها کتاب حجة القرائات در دستشان هست، خب اینها را چه کار کنند؟ گفته‌اند درست است که علماء در باب احتجاج القرائات می‌رفتند اما در حدی بود که فقط وجه قرائت را بگویند، اما به نحوی نبوده که «تسقط القرائة الاخری عن الحجیة»؛ می‌گوییم وجه این این است و وجه آن آن است. مثل اینکه آقای حکیم فرمودند «فالبناء علی رجحان ملک متعین». یعنی احتجاج که می‌کنیم می‌گوییم این بهتر است. این برای اختیار انسب است. اما نه اینکه آن دیگری از احتجاج بیافتد.

بنابراین این یک احتمال شد که وقتی مالک می گفته «ان قرائة النافع هی السنه» یعنی نافع هرچه می‌گوید آیینه است. قرار نیست که خودش تفسیر بفهمد و فهم متن را در آن دخالت بدهد.

شاگرد: در کلمات معصومین حجت به این معنا هم زیاد است. برای اینکه وجهی را صاف کنند استدلال می‌آورند.

استاد: درست است. حجت به این معنا هم هست. اصلاً مشکلی ندارد. این عقیده من طلبه است؛ یکی از مهمترین تراث عظیم اسلامی کتب احتجاجات قرائات است. اگر دنبال آن بروید می‌بینید که چه دستگاهی دارند. شوخی نیست. علماء بزرگ همه اینها را آورده‌اند و بحث‌های ادبی، نحوی، تفسیری عالیای را مطرح می‌کنند. چقدر فکر برای اینها انجام شده و خیلی هم خوب است. اما آن منافاتی با عالم قاری ها ندارد. مقری می‌گوید با من چه کار داری که من بگویم «انه» ضمیر مرجع هست و «آل یاسین» نخوان و... .

شاگرد: حجت در اینجا سماع است.

استاد: سماع است و بس. حال به بحث دیروز برگردیم.

معنای استحباب قرائت نافع و مدنیین

شاگرد۲: استحبابی که آقا فرمودند صاف شد؟

استاد: استحباب به این معنا که اینها اشد حفاظا بر سماع هستند. چون بشر است، وقتی به وادی احتجاج میرود همانطور که قبلاً هم عرض کردم قرار نیست اینها را معصوم بدانیم. ما داریم با فضای تواتر و حساب احتمالات و ملاحظه کردن تمام مؤلفههای دخیل جلو میرویم. یکی از مؤلفههای دخیل همین است که ببینیم طرف سلم محض است و اصلاً کاری به فهم معنا ندارد و هرچه استادش بر او اقراء کرده را رعایت کرده ای نه؟ به این معنا مانعی ندارد.

شاگرد: ایشان از «ملک» و «مالک» پرسیدند. یعنی در اینها ما قطع داریم که مشکلی ندارند. یعنی از اینکه حضرت فرمودهاند «اما نحن...» استحباب بیرون میآید؟

استاد: آقای حکیم فرمودند چون زمخشری میگوید «ملک» قرائة اهل الحرمین است، ارجح این است. بعد میگویند اینها بودند که نزدیک تر بودند به جایی که نزدیکان حضرت بودند. ایشان به این صورت ترجیح میدهند. آیا از این ترجیح استحباب در میآید یا نه؟ این به مبادی استحباب مربوط میشود. اینکه شما استحباب را چطور معنا کنید. چیزی که من در ذیل فرمایش ایشان عرض میکنم همین اندازه است که اگر قرار باشد قرائت مدنیین -که نافع هم در همان بستر بوده و خودش کاره ای نبوده- تعبد بیشتری در حفظ الفاظ داشته باشند، از این ناحیه استحباب بهمعنای مراجعه به کسی است که حفاظ بیشتری بر عین لفظ دارد به این معنا اولویت بیشتری داشته باشد.

شاگرد: گویا این بیان را طبق مبانی خودتان نمی فرمایید. چون اگر قرار است همه اینها را با تواتر ثابت کنیم و در صدی احتمال ندهیم که به حضرت رسول نرسد... .

شاگرد۲: در ذهن ما ترجیح به این صورت است که شک داریم یکی از این دو درست است و یکی از آنها غلط است و یکی را بر دیگری ترجیح میدهم.

استاد: اگر ترجیح در مقام ما وه الصواب فی الواقع است، این غلط است.

شاگرد۲: الآن تلقی همه این است .

استاد: تلقی همه این نیست. الآن دو نکته عرض کنم.

اذعان ابو شامه به تواتر قرائت « ملک » و «مالک» در سوره حمد

چیزهایی که پیدا کردم که جدید است. یادتان هست که عرض کردم این جزیی یا پسرش در قرائات میگوید «انی احب ان اقراء بکل منهما فی کل رکعة»، جدیدا یکی دیگر را از ابوشامه پیدا کردم.

ابوشامه میگوید[1] من هر دو را میخوانم چون هر دو متواتر هستند. خوشم میآید که در نماز بخوانم. این را ابوشامه میگوید.

شاگرد: در یک رکعت هر دو را بخواند؟

استاد: حال عبارتش را آوردهام. من الآن از حافظه میخوانم. چون در آن جا هست من اتکا میکنم که شما حتما ًمراجعه کنید. در صفحه قرائت «ملک» و «مالک». این یک نکته.

---

[1]شرح طيبة النشر لابن الجزري (ص: 49) ؛ وفي ذلك نظر فان كلا منهما ثبت متواترا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وقرأ به جماعة من الصحابة والتابعين، وأنا أحب القراءة بكل منهما في كل ركعة، وأقدم الدم في الأولى لزيادته نظرا إلى تطويل الأولى على الثانية

امام در قرائت بودن ابن شهر آشوب

نکته دوم هم که خیلی جالب است و به تازگی دیدم این است: در مستدرک الوسائل در وصف جناب ابن شهر آشوب –ابن شهر آشوب شاگرد بزرگ قطب راوندی است. نزد شیعه اینها اجلاء قوم هستند- مرحوم نوری از یک سنی عبارتی را آوردهاند. یکی از وصف هایی که ابن جزری برای شهید اول گفت، آن وصف ها را آن عالم سنی برای ابن شهر آشوب آورده است.

> وقال شمس الدين محمّد بن علي بن أحمد الداودي المالكي تلميذ عبد الرحمن السيوطي في طبقات المفسرين : محمّد بن علي بن شهرآشوب بن أبي نصر أبو جعفر السروي المازنداني رشيد الدين ، أحد شيوخ الشيعة ، اشتغل بالحديث ، ولقي الرجال ، ثم تفقّه وبلغ النهاية في فقه أهل مذهبه ، ونبغ في الأصول حتى صار رحله ، ثم تقدم في علم القرآن والقراءات والتفسير والنحو ، وكان إمام عصره ، وواحد دهره ، أحسن الجمع والتأليف ، وغلب عليه علم القرآن والحديث ، وهو عند الشيعة كالخطيب البغدادي لأهل السنة في تصانيفه ، وتعليقات الحديث ورجاله ومراسيله ، ومتّفقه ومتفرقه. إلى غير ذلك من أنواعه ، واسع العلم ، كثير الفنون ، مات في شعبان سنة ثمان وثمانين وخمسمائة[1]

«**ثم تقدم في علم القرآن والقراءات والتفسير والنحو**»؛ می‌گوید بعد از اینکه ابن شهر آشوب در علم جلو رفت، از سائرین اقران زمان خودش پیش افتاد،«**وكان إمام عصره**»؛ یکی از آنها علم قرائت است. خیلی جالب است. حال کار کسی را که به این صورت است را ببینید.

---

[1]خاتمة مستدرك الوسائل ج ۳ ص۶۰

برگشت قرائات سبع به قرائت امیرالمؤمنین ع در کلام ابن شهر آشوب

من قبلاً از منابع خواندم دوباره تکرار می‌کنم که ببینید. آن وقت این را ندیده بودم. در منابع ابن شهر آشوب جلد دوم، صفحه ۴۲ می‌گوید امیرالمؤمنین بر همه سابق هستند. در همه علوم، « **من هم العلماء بالقرائات**»؛ از کسانی که امیرالمؤمنین اسبق بر همه آن‌ها هستند، علماء قرائات هستند. بعد ایشان از عده‌ای از علماء اسم می‌برد و می‌گوید:

> أحمد بن حنبل وابن بطة وأبو يعلى في مصنفاتهم عن الأعمش عن أبي بكر بن عياش في خبر طويل انه قرأ رجلان ثلاثين آية من الأحقاف فاختلفا في قراءتهما فقال ابن مسعود هذا بخلاف ما أقرأه فذهب بهما إلى النبي فغضب وعلي عنده فقال علي :رسول الله يأمركم أن تقرأوا كما علمتم . وهذا دليل على علم علي بوجوه القراءات المختلفةوروي ان زيدا لما قرأ التابوت قال علي اكتبه التابوت فكتبه كذلك ، والقراء السبعة إلى قراءته يرجعون ، فاما حمزة والكسائي فيعولان على قراءة علي وابن مسعود وليس مصحفهما مصحف ابن مسعود فهما إنما يرجعان إلى علي ويوافقان ابن مسعود فيما يجري مجرى الاعراب ، وقد قال ابن مسعود : ما رأيت أحدا أقرا من علي ابن أبي طالب للقرآن
>
> **[1]**

« فقال علي :رسول الله يأمركم أن تقرأوا كما علمتم » منظور من اینجا است: ابن شهر آشوب می‌گوید: «وهذا دليل على علم علي بوجوه القراءات المختلفة». یعنی ایشان نمی‌گویند یک قرائت بوده است . بلکه «علم علي بوجوه القرائات المختلفه». الآن یک حساب دیگری پیدا کرد. گاهی می‌گوییم محدثی یک اطلاعاتی را جمع‌آوری کرده و می‌گوید. اما این سنی می‌گوید ایشان «تقدم في علم القرائات». یعنی متخصص کار بودند. حال دنباله آن را ببینید. تا اینجا می‌آید: «والقراء السبعة إلى قراءته يرجعون». این دیگر خیلی دلالت قشنگ تری دارد.

شاگرد: فرمایش امیرالمؤمنین یعنی هر دوی آن‌ها درست است.

استاد: بله. در مقدمه طبری پنجاه روایت هست که این‌ها را می‌گوید. البته این برای آن‌ها است که من قبلاً عرض کرده بودم. در همین زمینه پنجاه و دو روایت در مقدمه طبری هست. حال در «هون علی أمتي» می‌رسیم و عرض می‌کنم.

این یکی از آن‌ها بود. ابی بود، ابن مسعود بود... .

آن چه که جالب است بعد از این اطلاع و علم است. می‌فرمایند: «والقراء السبعة إلى قراءته يرجعون». این عبارت منافق است.

شاگرد: یعنی قرائت امیرالمؤمنین؟

استاد: بله. ابن شهر آشوب می‌گوید تمام قراء سبعه با تمام این چیزهایی که دارند، «الی قرائته یرجعون». و لذا است که قبلاً مکرر عرض کردم روایت سید شمس الدین در جزیره خضراء -علی المبان- همین است. علی ای حال اگر هم دروغ باشد آن زمان یک کسی این دروغ را نوشته که ذهنیت واضع را می‌رساند. سید شمس الدین در جزیره خضراء گفت «انا لانعرف هوالاء»؛ ما قراء سبعه را نمی‌شناسیم. ما می‌دانیم «نزل القرآن علی سبعة احرف». بعد جبرئیل آمد و در دور آخر حضرت همه را خواندند و امیرالمؤمنین همه را نوشتند. بعد گفتند «فالجمیع قرائة امیرالمؤمنین». چقدر با این حرف صاحب منافق جور است.

شاگرد: یک خط را هم بخوانید. احتمالاً تأثیر دارد.

استاد: **«وروي ان زيدا لما قرأ التابوت قال علي اكتبه التابوت»**؛ به تاء بنویس. این در کتابها معروف است. خود زید مایل بود که با هاء بنویسد «التابوه». حضرت فرمودند نه، در اینجا به رسم آنها ننویسید. بلکه با تاء کشیده بنویسید.

---

[1]مناقب آل أبي طالب - ط المكتبة الحيدرية ج ۱ ص۳۲۱

قابلیت تعدد قرائات در رسم‌الخط قرآن

دیروز عرض کردم که خدای متعال خالق همه زبان‌ها است. خالق همه خط‌ها است. خط فینیقی از قدیم بوده. قبلاً بحث کردیم که خطوط اصلی خط فینیقی خطوطی بود که مصوت آن‌ها حرف بود. یعنی مثل انگلیسی امروز که حرکتش هم حرف بود. بعد تغییری کرد. قبلاً ما این‌ها را بحث کردیم. از خط فینیقی قدیم، خط نبطی شد. خیلی هم بحث کردیم که چرا این‌طور شد. در خط نبطی حرکات حروف مصوت را از بنیه کلمه، به در بردند. یعنی آن را اعراب کردند. مثلاً در ضرب به جای این‌که برای فتحه حرف بگذارند –کما این‌که در انگلیسی شما می‌نویسید «zaraba» و جور دیگری هم نمی‌توانید بخوانید- در خط نبطی و عربی این‌ها را حذف کردند.

خدای متعال خالق همه خط‌ها است. چه کار کرده؟ کتاب خودش را به زبانی آورده که پیامبر خودش به‌صورت وسیع اقراء کردند. آن رسم المصحفی هم که پایه اقرائات مخزن وحی است، پایه‌هایی است که ذو وجوه است. ذو وجوه عددیه که من هنوز از تصحیفات نخوانده‌ام. چقدر می‌توان یک آیه را بدون نقطه و اعراب بگذاری و چند جور خواند. خیلی جالب است، صفحه آن هم هست. یعنی الآن خدای متعال بین مسلمین مصحفی را گذاشته که ظرفیت بالایی دارد. این مصحف تمام قرائات صحیحه معتبره را سامان می‌دهد که سند دارد. همین‌طور از خودش در نیاورده و بین مسلمین ممکن نبود که یک چیزی همین‌طور جا بگیرد؛ یک کسی حرفی بزند و همه هم بگویند احسنت. اصلاً این‌طور نبود. وقتی مانوس می‌شویم می‌بینیم که یک چیز خنده‌داری بوده که یک دفعه یک قرائتی در بیاید.

اهل‌سنت مفصل دارند؛ جالب است که زهری گفته (اول من قرأ «ملک»، مروان[1]). زهری–آن محدث معروف؛ ابن شهاب- این را می‌گوید. علماء سنی می‌گویند زهری در عراق بوده، یعنی اگر تو اولین کسی بودی که در عراق از او شنیدی، تو در عراق «مالک» می شنیدی. چون در آن جا قرائت عاصم بود. مروان در مدینه بزرگ شده بود لذا قرائتش برای اهل مدینه بود. وقتی به آن جا رفت، دیدی «ملک» می‌خواند. و الا مروان یک دفعه قرآن را تغییر بدهد و هیچ کسی هم حرفی نزند و همه بگویند احسنت! در کتاب‌های شیعه و سنی هم بیاید! همانطور که مرحوم مجلسی در بحارالانوار فرموده‌اند که در روایات اهل البیت هر دوی آن‌ها آمده است. «و ان کان روایة مالک اکثر» ولی هر دوی آن‌ها آمده است. مرحوم محدث نوری در فصل الخطاب می‌گویند قرائت اصلی «ملک» است. ایشان این را ترجیح می‌دهند.

بنابراین وقتی ما ترجیح می‌گوییم، یعنی مطالبی را برای وجه این قرائت می‌آوریم. لذا قبلا عرض کرده ام؛ دیدی که روی یک چیزی خط می‌زنند؛ امروزه خیلی رسم شده؛ دو تصویری در کنار هم می‌گذارند و یکی از آن‌ها را خط می‌زنند و دیگری را علامت تأیید می‌گذارند. یعنی این غلط است و دیگری درست است.

شاگرد: این ترجیح به معنای صواب و ناصواب نیست.

استاد: نه، می‌خواهم این تعبیرها را بگویم. قبلاً هم گفتم دو کلمه را در کنار هم بگذار؛ الترجیح للقرائات و الحجة علی القرائات. روی اولی خط می‌زنند چون غلط است. و الحجة فی القرائات درست

است. فرق اینها روشن است؟

شاگرد: یعنی اگر ترجیح را هم گفتند منظورشان همان حجت است.

استاد: احتجاج است بله، و لذا شما یک کتاب پیدا نمی‌کنید که ترجیح القرائة باشد. من تا به حال چنین اسمی ندیده ام. کسی که متخصص کار بوده بگوید کتابٌ فی ترجیح القرائات. این همه کتاب داریم؛ مخصوصاً در صد سال بعد از ابن مجاهد. اسم کتاب ابو علی فارسی چیست؟ الحجة للقرائات السبعة. ابن زنجویه که الحجة دارد. الاحتجاج هم مانعی ندارد.

شاگرد: احتجاج بر یک قرائت خاص.

استاد: بله، بگوییم که دلیل این چیست. توجیه نحوی، ادبی، لغوی آنها چیست.

---

[1]تفسير ابن كثير ت سلامة (١/ ١٣٣) ؛ عن ابن شهاب: أنه بلغه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبا بكر وعمر وعثمان ومعاوية وابنه يزيد بن معاوية كانوا يقرءون: {مالك يوم الدين} وأول من أحدث "ملك" مروان (6) . قلت: مروان عنده علم بصحة ما قرأه، لم يطلع عليه ابن شهاب، والله أعلم.

معنای استحباب قرائت با توجه به اشدیت تواتر

شاگرد: با این نگاه ترجیح آن با استحباب چه رابطه‌ای دارد؟

شاگرد۲: تعابیری غیر فنی است.

شاگرد: نه، صحبت سر این بود که از «ملک» می‌توانیم به استحباب تعبیری کنیم. می‌خواستید یک وجهی را بفرمایید که استحباب به یک معنایی است.

استاد: ببینید اگر استحباب به این معنا باشد که وقتی با چند حجت به نحو تخییری مواجه هستیم و بین اطراف هم مخاتر هستیم، در اختیاری که داریم به آن چه که درجه بالاتری از اطمینان را به ما می‌دهد مراجعه می‌کنیم. همه اینها حد نصاب حجیت را دارند. اما چون حجیت قابل تشکیک و ذو مراتب است، یکی از آن‌ها هست که مرتبه بالاتری دارد.

شاگرد: سؤال من همین‌جا بود. اگر استحباب را از این باب بفرمایید که عنوان تولی اضافه می‌شود و من می‌خواهم از امام تولی کنم، مشکلی نیست. اما تا اینجا بیان شما این بود که اینها متواتر است. یعنی اصلاً احتمال خلاف نمی‌دهیم که اینها از حضرت نباشد.

استاد: ببینید وقتی جلو رفتیم حرف دیگران را هم می‌بینیم. من قبلاً تأکید کردم که از نظر بحث علمی نقطه انطلاق و شروع ما در تواتر چند است؟ صفر است. حتی پنجاه پنجاه هم نیست. لذا ما می‌گوییم این آقایان فرموده‌اند.

شاگرد: در نگاه کلاسیک آن‌ها استحباب دارد.

استاد: بله، و الا اگر شما می‌خواهید که ما بگوییم کدام یک از آن‌ها است، ما هیچ ضمانتی ندادیم که وقتی به این هفت وارد می شویم به تواتر برسیم. البته چون تواتر انواعی دارد، ادعای پیشین من این بود که به هر کدام از این ها وارد شویم حتی در غیر عشر به انواعی از تواتر می‌رسیم. به انواعی از تواتر که شعب و فنونی دارد که باید به بحث حجیتش برسیم. اما اینکه تواتر مدعی علیه در اینجا را برسیم نمی‌دانیم. حتی مثل شهید ثانی هم ادعا نکرده‌اند.

شاگرد۲: تواتر مدعی علیه به چه معنا است؟ تواتر کلاسیک؟

استاد: یعنی تواتری که علامه حلی با آن عبارات غلاظ و شداد فرمودند[1] که قرائت ابن مسعود قرآن نیست. چرا قرآن نیست؟ حتی تصریح علامه که به تازگی دیدم این بود: «ولو کان فیه سند متصل[2]». ولو سند متصل داشته باشد، چون قرآن باید قطعی باشد.

از چیزهای جالب این است: علامه حلی در منتهی فرمودند «و أحبّ القراءات إليّ قرأه عاصم من طريق أبي بكر بن عيّاش[3]». او «ملک» خوانده ای «مالک»؟ «مالک». چون قرائت عاصم «مالک» است.

وقتی می‌گوییم قرائت عاصم، یعنی هر دو راوی آن یک جور نقل کرده‌اند. در «مالک» ما قرائت عاصم داریم، نه روایت حفص از عاصم. چون هر دو راوی اینطور خوانده اند، این اصطلاح است. لذا اگر هر دو متفق بودند می‌گوییم قرائت عاصم. لازم نکرده که جدا کنیم. بعد دومین قرائتی که علامه دوست دارند، قرائت ابو عمرو بصری است. ایشان «ملک» خوانده است. یعنی علامه در یک عبارت که می‌گویند «احب القرائات الیّ»، می‌گویند یکی از محبوب های من «ملک» خوانده و دیگری «مالک» خوانده. بعد می‌گویند حمزه و کسائی سخت است. بعد می‌گویند: «و لو قرأ به صحّت صلاته بلا خلاف»؛ به اتفاق علماء نماز او صحیح است.

شاگرد: چون شما تواتر را فازی می‌دانید مشکلی ندارد. اشکال آقا این است که اگر هر کدام متواتر است چگونه می‌شود که یکی از آنها برتری استحبابی داشته باشد؟ ولی چون شما تواتر را فازی می‌گیرید مشکلی ندارد با اینکه هر دو متواتر هستند اما یکی از آنها عناصر تواتر بیشتری داشته باشد.

استاد: بله، یعنی از حیث اشدیت تواتر مستحب است. ولی باز فرمایش آنها باقی است. بعدا عرض میکنم: اگر حد نصاب تواتر آمد و بلکه حرف ابن جزری شد، یعنی حد نصاب مجوز احتجاج عند العموم به استناد این آیه به او، باشد، همانطور که صاحب جواهر فرمودند، چه مانعی دارد؟! یعنی ما با حجتی که عند الله داریم بگوییم این آیه قرآن است. خب در اینجا چه می‌شود؟ وقتی ما حجت داریم که هر دو برای خدا است، حرف خدا که این و آن ندارد. بگوییم این مستحب است و آن نه. فرمایش ایشان هم همین است. علی العمبان .

شاگرد: خب اگر یکی از آنها عناصر تواتر قویتری دارد، درست است که هر دو متواتر هستند اما نسبت به یکی از آنها اطمینان بیشتری داریم. چون قرار است که تواتر صد نباشد. لذا هر چه که به آن اضافه کنیم در صد اطمینان بالاتر میرود. مثلاً خبر واحد را به شارع استناد میدهیم و متواتر را استناد میدهیم. ولی متواتر که مطمئنتر است.

استاد: شما باید در اینجا یک شبهه را حل کنید. ادبیات شما این است که درست است که متواتر هستند اما نسبت به یکی که اطمینان بیشتری داریم، نباید در ناخود آگاه ما بیاید که درست است که هر دو متواتر است اما خالصه یکی از آنها است.

شاگرد: نه، هر دوی آنها هست. اما نسبت به یکی از آنها دلگرم تر هستیم.

شاگرد۲: وقتی نسبت میدهید به هر دوی آنها قطع دارید؟

شاگرد: قطع ارسطویی نه، قطعی که در حد نصاب تواتر است. یعنی با اینکه هر دو متواتر هستند اما یکی از آنها حدش بیشتر است و قوی تر است لذا ترجیح دارد.

استاد: یعنی اگر به این صورت نباشد که یک دفعه به ذهن ما بیاید که چون اطمینان بیشتری داریم، یعنی اطمینان به حقیت او داریم. و الا اگر بگوییم اطمینان بیشتری داریم–خالصه هر دو متواتر است- اما چون تواتر تشکیکی است، واقع نمائی هم دارد لذا این درواقع نمائی اتم است. ولو با دیگری هم منافاتی ندارد. من آنی که درواقع نمائی اتم است را اخذ میکنم.این جهت مانعی ندارد .

---

[1]منتهى المطلب في تحقيق المذهب؛ ج۱۰، ص: ۴۱۶؛ و أمّا قراءة أبي‌ّ و ابن مسعود فلا تعويل عليها، و لا يجوز الاحتجاج بها على أنّها قرآن؛ لأنّ‌ القرآن متواتر، فما ليس بمتواتر فليس قرآنا، و لا على أنّها خبر؛ لأنّ‌ما لم ينقلاه خبرا و الخطأ ليس حجّة.

[2]نهاية الإحكام في معرفة الأحكام، ج1، ص: ۴۶۵؛ التاسع: يجب أن يقرأ بالمتواتر من القراءة و هي السبعة، و لا يجوز أن يقرأ بالشاذ و لا بالعشرة.و أن يقرأ بالمتواتر من الآيات، فلا يقرأ بمصحف ابن مسعود، اتصلت به الرواية أو لا

[3]منتهى المطلب في تحقيق المذهب، ج۵، ص: ۶۴؛ و أحبّ القراءات إليّ أن يقرأ عاصم من طريق أبي بكر بن عيّاش، و قراءة أبي عمرو بن العلاء، فإنّهما أولى من قراءة حمزة و الكسائيّ؛ لما فيهما من الإدغام و الإمالة و زيادة المدّ، و ذلك كلّه تكلّف، و لو قرأ به صحّت صلاته بلا خلاف.

بیان وجه نحوی قرائات در کتب احتجاج قرائت

شاگرد۲: در تأیید تواتر می‌توانیم لحنی را که در برخی از قرائات هست را به‌عنوان شاهد بیاوریم؟ یعنی همان هایی که نحوی ها قبول نمی کردند و تا الآن هم قبول نکردند. شاید به همین خاطر بوده که کتاب‌های حجت قرائات نوشته شده. یعنی به این جهت نوشته شده که در مقابل نحویین استدلال آورده شود.

استاد: خب خود اینها بزرگان نحو بودند. اینکه شما می‌فرمایید خوب است. ابو علی فارسی از بزرگان اهل ادب است. در الحجه مفصلی که نوشته در یک جا یک قرائت را رد نمی‌کند. طبری چرا! عرض کردم که حالش جور و واجور است. ولی کارش خیلی گسترده است. از آن طرف هم رفتارش تا آن اندازه‌ای که من می‌فهمم روال مشخصی ندارد. اما ابو علی فارسی شاید به این صورت نباشد.

اعجاز الهی در مدیریت قرائات؛ عامل حفظ قرائات قرآن کریم از تحریف و تبدیل

چیزی که من می‌خواستم عرض کنم این بود: قرآن کریم قرار شد جوهره ای داشته باشد که کل تکوین را بسط دهد. آن چیزی که الآن ما می‌بینیم بین بدنه مسلمین و قرآن کریمی که موجود است؛ روایاتی که از اهل البیت به ما رسیده؛ مانند زیارت آل یاسین که بارها گفته ام؛ «قل کما قال الله (سلام علی آل یاسین)[1]»؛ وقتی اینها را می‌بینید با این مبانی که الآن اتخاذ می‌کنیم، ببینید که شارع مقدس چه کار کرده. از یک طرف از سیاق آیه روشن است که «الیاسین» است. مشکلی ندارد و حضرت هم اقراء کردند. ملک وحی اقراء کرده و هیچ مشکلی هم نیست. اما مگر قرار است که قرآن همینجا بماند؟ فقط «سلام علی الیاسین» و تمام؟! خب خدای متعال چه کار می‌کند؟ خدای متعال به ناسخ عثمان می‌گوید می‌خواهی پنج تا بفرستی یا هفت تا یا پنجاه تا؟ باید همه را جدا بنویسی. برای اینکه با توجه به صدر و ذیل آیه واضح است و همه «الیاسین» را می خوانند و مشکلی ندارند .

حتی در نسخه‌های ایران آن را چسبانده اند. شما باید جدا بنویسید. چرا؟ چون جدا نوشتن تو حافظ قطعی اقراء حضرت -«آل یاسین»- باشد. خب «آل یاسین» چطور معنا می‌شود؟ من وجوه آن را گذاشته‌ام. اهل استدلال بسیار زیاد «آل یاسین» را برای جناب الیاس توضیح داده‌اند. وجوه مختلفی دارد. نحاس دارد، خود ابو علی فارسی مفصل دارد. چند کتاب اعراب القرآن توضیح داده‌اند. بین اینها روایاتی آمده که می‌گوید «آل یاسین»، آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است. یعنی نفس اقراء متعدد و رسم المصحف سبب می‌شود که امروز بعد از پانزده قرن که شیعه و سنی در دهها کتاب از وجه این قرائت بحث می‌کنند و البته خود قرآن که حافظ این روایات است. یعنی اگر قرآن نبود این روایات فراموش می‌شد. چون قرآن را دائم می‌خوانند این روایات هم همراه او می‌آید.

در تفسیری که متأخر نوشته شده می‌گوید علم آن را به اهلش واگذار می‌کنیم. گفته نمی‌شود «آل یاسین» بخوانند و همه روایات هم برای ابن عباس است، به جز یکی از آنها؛ درحالی‌که به این صورت نیست. روایت عیون الاخبار را خواندیم که حضرت در میان مجلس مامون آن را خواندند. نزد علمه الی اهله، برای جایی است که شبهه محکم باشد.

آن چه که عرض من است این است که خدای متعال عمداً به وسیله کتابش دو قرائت را به موازات با هم و با پشتوانه رسم منقطع مصحف نگه داشته است. برای چه؟ برای اینکه در همین قرائات اهل مدینه می‌بینید که حضرت فرمودند اسم پیامبر مبارکش را «یاسین» گذاشته و در اینجا هم در یک اقراء ملک وحی می‌آید و می‌گوید «آل یاسین». آل محمد هم در سبعة احرف هست. اما شرائطی

گذشته...؛ بعدش هم چه می‌شود ما خبر نداریم.

حاج آقا زیاد می‌فرمودند که ابنزبیری خطبه می‌خواند و اسم مبارک حضرت را نمی‌برد. آل که هیچ. حتی اسم خود حضرت را نمی‌برد. اهلسنت این را دارند. این ابنزبیری است، کارهای بنی امیه که جای خودش. به او گفتند که چرا اسم حضرت را نمی بری؟ گفت وقتی اسم ایشان را می‌برم بنی هاشم که نشسته اند گردن هایشان را می‌کشند. معروف است. یعنی افتخار می‌کنند که پیامبر از ما بنی هاشم است. گفت برای اینکه اینها پای منبر من گردن هایشان را نکشند، اسمی از حضرت نمی برم. ببینید چه روزگارهایی بوده! چه شرائطی!

لذا اینکه آقا یک مقاله هم کرده‌اند و مطلب درستی است، خود نحو سبعة احرف که برنامه و دستگاه اقرائات قرآن کریم است، به نحو منبسط است؛ امروزه یک اصطلاحی دارند که اگر یکی صدمه خورد دیگری محفوظ بماند؛ شبکه‌ها را که به هم وصل می‌کنند چند جور است. مثلاً یک نوع مدار برق اگر یکی از لامپ‌های مدار برق می‌سوخت همه لامپ‌ها خاموش می‌شد. به آن سری می‌گفتند. اگر سری باشد وقتی یک لامپ سوخت تمام است. اما اگر موازی باشد نه. یعنی یک کاری صورت بگیرد که در بدنه اجتماع مسلمین وقتی یک محور با رسم عثمانی می‌آید که نه نقطه و اعراب دارد، زمینه این را دارد که هزاران اقراء پیامبر خدا را که در بین صحابه بسط داده بودند، زنده شود. همه اینها تکرار شود. تکراری که همه اینها سبعة احرف است. قبلاً هم عرض کرده‌ام. الآن قرن پانزدهم است، به مهمترین سایت اهلسنت وارد می‌شوید. کتابی که شاید پنجاه نفر از متخصصین سعودی جمع شده‌اند و نوشته اند، موسوعة التفسیر المأثور است. در ذیل آیه مبارکه می‌روید و می‌بینید که دو قرائت است. با این حرفی که من می‌زنم می‌بینید سر سوزنی احتمال تحریف نیست. یعنی تعدد نزول سبعة احرف؛ حالا دیگران می‌گویند وحی تفسیری که آن هم مانعی ندارد. قبلاً از آن بحث کردیم که وحی تفسیری از ناحیه دیگری مشکلاتی دارد.

الآن شیعه اینها را آورده؟ نه. برای شما است. همه چیز هم برای خودتان است. هر کسی وارد می‌شود، می‌بیند آیه شریفه «يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ[2]»، درست زیر آیه نوشته؛ چون ابن مسعود از همه جلوتر بوده خدا می‌خواهد اینطور شود؛ سیوطی در در المنثور ابن مسعود را زیر آیه نیاورده اما چون اینها به زمان نگاه می‌کردند درست زیر آیه آورده اند؛ هر کسی می‌خواند می‌بیند که نوشته «عن ابن مسعود کنا نقرأ علی عهد رسول الله...[3]».

الآن با فضایی که من عرض کردم این «نقرأ» هیچ مشکلی ندارد. ابن جزری و ده‌ها سنی دیگر می‌گویند یکی از وجوه سبعة احرف به زیادت و نقص است. «وَ ما خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى[4]»، «و الذکر و الانثی». صحیح بخاری مثال آن را زده و ده‌ها مثال هم دارد. از کتاب‌های خودشان است. این هم یکی از آنها است. ابن مسعود می‌گوید نازل شده.

خدای متعال آیه خودش را چطور صیانت کرده است؟ با اقرائی که حضرت داشتند. حضرت دو اقراء داشتند. به ابن مسعود یک اقراء جبرئیل را اقراء کردند و به سائرین قرائت دیگر را اقراء کردند. هر دو هم کافی و شافی هستند. و در تاریخ هم مانده است. امروز در قرن پانزدهم هر سنی‌ای در کتاب‌های خودشان نگاه کند، می بیند تمام شد. خداوند متعال حجت را برای آن‌ها تمام کرده. اینها شوخی نیست. اوائلی که من اینها را می‌دیدم با زمینه‌های تاریخی که در ذهنم بود، بینی و بین الله –باید خودتان احساس کنید- احساس اعجاز در مدیریت می‌کردم. یعنی چطور سعی کردند که اینها را محو کنند. شما باید ببینید که برای محو آن چه کار کردند! بعد در قرن پانزدهم این زیر خود آیه می‌آید. شما باید ببینید که چه کار کردند!

ذهبی در سیر اعلام النبلا می‌گوید «یجب اعدامه[5]»؛ می‌گوید مطالبی که در مورد صحابه هست و ذهن ها را مکدر می‌کند «یجب امحائه و اعدامه». در ذیل شافعی می‌گوید. در فدکیه هم آورده‌ام. این برای قرن هشتم است. قبل از آن هم بوده. قضیه روایاتی که ابن حزم می‌گوید. اثری در آثارش نیست. ابن حزم دارد اسم می‌برد و می‌گوید «روی روایات». اما در کتاب‌ها یکی اثر از آن‌ها پیدا نمی‌کنید. خب مطالبی که در قرن چهارم و پنجم در دست ابن حزم بوده کجا رفته؟! دارد می‌گوید روایات است. و بعد هم می‌خواهد تخطئه کند اما دارد می‌گوید این روایات هست اما اثر در آثارش نیست و کاملاً محو شده است.

شما ببینید خدای متعال با این دستگاهی که خودش می‌داند برای حب ریاست دنیا حاضر باشند چه کارهایی بکنند، دیگر شهادت ولایای خدا زدن آن‌ها چیزی نیست. معروف است، گفت «ان فیها... قال و ان...». وقتی اینچنین اقداماتی می‌شود خداوند متعال هم «وَاللَّهُ خَيْرُ الْماكِرين[6]» است.

---

[1]الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج۲، ص: ۴۹۳

[2]المائدة ۶۷

[3]موسوعة التفسير المأثورج۷ص۶۹۱؛ عن عبد الله بن مسعود، قال: كُنّا نقرأ على عهد رسول الله - صلى الله عليه وسلم -: (يَا أَيُّهَا الرسول بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ أَن عَلِيّاً مَوْلَى المُؤْمِنِينَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ واللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النّاس).

[4]اللیل۳

[5]كتاب سير أعلام النبلاء - ط الرسالة ج ۱۰ ص ۹۲؛ حَدَّثَنَا الشَّافِعِيُّ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ، أَنَّ رَسُوْلَ اللهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ- نَهَى عَنِ الوِصَالِ فِي الصَّوْمِ؟ فَقَالَ: (لَسْتُ مِثْلَكُمْ، إِنِّيْ أُطْعَمُ وَأُسْقَى). قُلْتُ: كَانَ أَبُوْهُ يُوَاصِلُ إِذَا تَبَرَّزَ نَافِعٌ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَجْمَعِيْنَ - وَمَا زَالَ يَرُدُّ ذَلِكَ فِي الدَّوَاوِيْنِ، وَالكُتُبِ، وَالأَجْزَاءِ، وَلَكِنْ أَكْثَرُ ذَلِكَ مُنْقَطِعٌ، وَهَذَا فِيْهِ إِغْدَامُهُ، بَلْ إِخْفَاؤُهُ، فَيَنْبَغِي طَيُّ هَذِهِ الأَحَادِيْثِ، وَتَوَرَّعَ حُبِّ الصَّحَابَةِ، وَالتَّرَضِّي عَنْهُمْ، وَكُتْمَانُ ذَلِكَ مِنْ تَعَيُّنٍ عَنِ العَامَّةِ، وَآحَادِ الطَّلَبَةِ، وَتَوَقِّي الخَوْضِ فِي مُطَارَحَاتِ المُنْصِفِ العَرِيِّ مِنَ الهَوَى، بِشَرْطِ أَنْ يَسْتَعْفِرَ اللهَ -تَعَالَى- كَمَا عَلَّمَنَا اللهُ لَهُمْ، وَقَدْ يُرَخَّصُ فِي مُطَارَحَةِ ذَلِكَ لِلْعَالِمِ العَلَّامَةِ، وَالعُلَمَاءِ

[6]آل عمران ۵۴

تصویر استحباب قرائت بر پایه رجحان نفس الامری آن

شاگرد: اینکه قرائتی نسبت به قرائات دیگر ارجح باشد چه مانعی دارد؟

استاد: مانعی ندارد. حال وارد ش نشدیم.

شاگرد: اینکه مصالحی باشد و.. .

استاد: بله، یعنی خود قرائات میتواند رجحان نفس الامری داشته باشد. چون صحبت سر تواتر بود دوباره وارد ش نشدم. قبلاً عرض کرده بودم که مانعی ندارد خود قرائات مثل خود آیات قرآن باشد.

«فإن درجات الجنة علی قدر آیات القرآن[1]»؛ درجات بالا و پایین دارد. پس آیات قرآن هم درجات دارد. قرائات هم همینطور است. یعنی ثبوتا میتواند یک قرائت بالاتر باشد. ولی چون فضای تواتر آن جا بود من بحث را در این نبردم. قبلاً از ثبوت آن خیلی صحبت کردیم. در اینکه حتی امالهها در معنا دخیل باشد. درجات اماله در معنا دخیل باشد. اگر فایل ها را ببینید به تفصیل در اینباره صحبت شده. راجع به صوت؛ رابطه صوت با معنای طبیعی. یعنی گاهی یک صوت طبعاً با یک معنا مرتبط است. وقتی شما محکم میگویید طبیعت با معنا استحکام و شدت تناسب طبعی دارد. این تناسب های طبعی اثر میگذارد و در نفس الامر هم روشن است.

شاگرد: پس منا سب بود که استحباب را با این بیان بفرمایید.

استاد: بله، ولی چون صحب سر تواتر بود من بحث را عوض نکردم. شما آن را میخواستید که عرض کردم طبق آن اینطور است. و الا از آن مکرر بحث شده است.

شاگرد: «نحن نقرأ علی قرائة ابی» را هم در همین وادی تفسیر میکنید؟

استاد: آن چه که من عرض کردم این بود که «نحن نقرأ علی قرائة اهل المدینه».

شاگرد: این امری عرفی است که چون در مدینه بوده اند؟

استاد: و لذا وقتی حمزه نزد حضرت خواند حمزه «ملک» میخواند و حضرت هم چیزی به او نگفتند. چون قرائت حمزه موافق با اهل مدینه بود. اما وقتی به «سلام علی آل یاسین» خواند، «الیاسین» خواند. حضرت طبق قرائت مدینه فرمودند من در این ده مورد با تو مخالفت میکنم.

شاگرد: همه این ده مورد در قرائت مدنی است؟

استاد: من اینها را بررسی نکردم. اینها ریز به ریزش نیاز به کار دارد. بعضی از آنها شده و بعضی از آنها نشده.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]الكافي (ط - الإسلامية)، ج۲، ص: ۶۰۶